پاتریک نوایی در جستجوی جوهر عرفانی در ایران زمین

دکتر محمد زیار*
زهرا تقوی فردود**

چکیده

ایران، کشور اسلامی ما که تاریخ مذهبی چندین هزارساله دارد همواره در جستجوی حقیقت مطلق بوده در حالی‌که در طول دوره زندگی پربارش اذهان کاوشگری هم‌چون شاعران صوفی را در خود جای داده که به وجود موجودی برین که خالق همه موجودات است پی‌برده‌اند و این، آنها را به داشتن نگرشی عرفانی در مورد هر چیزی که در محیط خود نظاره می‌کنند بر انگیخته تا جایی که از این دنیای مادی جدا شده و به معنویت پیوسته‌اند. بعضی از شاعران ایرانی که معمولاً به دنبال راهی بوده‌اند تا تجربیات عرفانی خود را عرضه کنند، از جایگاه چشمگیری در این راه برخوردارند. افتخار بزرگی برای ما خواهد بود اگر بگوییم که پاتریک نوایی شاعر معاصر فرانسوی که فرزند زوجی فرانسوی ـ ایرانی است و عاشق فرهنگ و تمدن ایران است، در این راه قدم گذاشته در حالی‌که جوهر عرفان را در زمین ایران چشیده است. حضور ادب و هنر، اسطوره، مذهب، آداب و سنن و بالاخره فرهنگ و تمدن ایرانی در آثار نوایی، قطعاً شناخت و علاقه نسبتاً عمیق شاعر را نسبت به ایران زمین به اثبات می‌رساند و به ما می‌فهماند که ایران قسمت اعظمی از زندگیش را تشکیل می‌دهد و روحش که او را به الهام‌پذیری از این کشور برمی‌انگیزد، کاملاً با ایران در آمیخته و برایش زندگیی آرمانی و عرفانی فراهم می‌آورد. بنابراین می‌توان گفت که مسیری عرفانی در زمین ایران برایش گشوده می‌شود.

واژه‌های کلیدی:

عرفان، ایران، اسطوره، حقیقت مطلق، وحدت وجود

---

* دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، گروه زبان و ادبیات فرانسه، تهران، ایران.

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز.

Archive of SID

www.SID.ir

مقدمه

پاتریک‌نوایی در حالی‌که برای خوانندگانش از بعضی رازها پرده‌گشایی می‌کند در بیانی ویژه اهداف خویش را دنبال می‌کند. مسأله‌ای که در اینجا بیشتر حایز اهمیت است عناصری هستند که از آنها به منظور نایل آمدن به هدف بهره می‌گیرد و این قطعاً نشانگر نگرش و ذهنیت او خواهد بود. باید توجه داشت که او در وهله اول درصدد برمی‌آید تا با بیان آنچه که روحش آزموده و در قلبش جاری بوده، خواننده را از صداقت گفتارش مطمئن سازد و این قطعاً نیازمند منبع الهامی خواهد بود که او را به سخن گفتن وادار سازد که این نیز به نوبه خود خواننده را به روانکاوی شاعر و نوشته‌هایش برخواهد انگیخت.

شاعر قبل از هر چیز لکه‌های ریا را می‌زداید، جوهر قلم خویش را به صداقت آغشته می‌سازد و قلبش را بر دل کاغذ جاری می‌کند. چرا که می‌خواهد از این پس پیام‌آور پاکی باشد که صلح و آشتی را به ارمغان می‌آورد:

"J'ai brûlé l'hypocrisie de mes gestes/.../J'ai brûlé toutes les chaînes/Qui me liaient à l'éphémère".[1]

«من ریا و دورنگی تمامی اعمالم را سوزاندم/.../تمامی زنجیرهایی که مرا به ناپایداری پیوند می‌دادند را سوزاندم».

به این ترتیب به ما می‌فهماند دنیای ایده‌آلی که در جستجوی آن است جهان بشر دوستانه‌ای است که پایه و اساس آن را دوستی، صلح، برادری و یکپارچگی تشکیل می‌دهد. در حالی‌که به دنبال اتحاد بخشیدن به جهان است صلح و آشتی را همواره به خواننده گوشزد می‌کند در حالی‌که از عناصر مختلف ایرانی بهره می‌گیرد و به این ترتیب سهم کشور ما را از نقطه نظرات فرهنگی، سنتی، ادبی و به ویژه عرفانی در نزد کشورهای خارجی برجسته می‌کند. او اندیشه پدر را به ارث می‌برد و در سر رؤیای متحد کردن غرب و شرق را می‌پروراند. شعر برایش وسیله‌ای می‌شود تا او را به این خواسته نزدیک گرداند. او به لطف پدر و مطالعه آثار ایرانی، ایران را به خوبی می‌شناسد و بدان عشق می‌ورزد. بنابراین این کشور به منزله پلی می‌شود تا او را در رسیدن به هدف مقدس یاری کند.

1- Navaï Patrick, l'Écho des dits, ed Harmattan, Paris, 2006, p28.

Archive of SID

www.SID.ir

نکته قابل توجه آنکه نفس نای مولانا، شاعر صوفی ایرانی اولین چیزی است که توجه شاعر مورد بررسی ما را به خود جلب می‌کند. به هنگام مسافرتش به ایران در سن هفده سالگی فلوت‌های غربی خود را به دیگری می‌بخشد و بیهوده به دنبال نی ایرانی می‌گردد. در بازگشت متوجه می‌شود که نی باارزش‌تری یافته و آن چیزی نیست جز نی مولانا که در قلبش رسوخ کرده است. گفتنی است که بر خلاف دیگر آلات موسیقی مثل سنتور و تار، کسی که با نحوه نواختن نی آشنا نیست هرگز قادر به تولید صدای آن نمی‌باشد. نی تنها آلت موسیقی است که کاملاً تهی از درون می‌باشد، هیچ انعکاس صدایی ندارد و به صدای انسان نزدیک است. بنابراین دلیل انتخاب این ساز توسط مولانا به خوبی روشن می‌شود. قطعاً این نی، مادی نیست و حامل اسراری است در حالی‌که هیچ چیزی برای گفتن از خود ندارد و صداها، آوازها، ملودی‌ها، کلمات و امواجی که در درون نوازنده نی هستند را القا می‌کند. نی‌ای که در برابر خدا به مقام فنا نایل آمده است و این همان چیزی است که عرفا آن را *"فناء فی الله"* می‌نامند. نی رومی از جدا افتادن از اصل خویش شکایت می‌کند و رومی در حقیقت همان نی‌ای است که به منظور رسیدن به معشوق در جستجوی اصل و منبع است :*«بشنو از نی چون حکایت می‌کند/ از جدایی‌ها شکایت می‌کند.»* (مولانا، ۱۳۷۹: ۵)

به این ترتیب نوایی راه خود را در راه رومی می‌یابد. او همانند رومی خالی از خود می‌شود و درصدد تصرف عشق برمی‌آید. او به جستجوی خویشتن می‌رود تا اصل و حقیقت مطلق را دریابد. اندیشه فلسفی او همانند رومی که از خود سؤال «ز کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود/ به کجا می‌روم آخر ننمایی وطنم» را می‌پرسد، بیدار می‌شود. در حالی‌که نکات ظریف فلسفه و واقعیت‌های عرفانی را می‌داند به دنبال معنا بخشیدن به وجود انسان و کشف یک حضور است. او در جستجوی اصل مبدأ و معاد است:

"Pourquoi je suis là où je vais? (Navai, 2008: 27)

«چرا اینجا هستم کجا می‌روم ؟»

گویی که معنای واقعی «من عرف نفسه فقد عرف ربه» *(هرکس که خود را شناخت پس خدایش را شناخته است)* را دریافته است. (آمدی، ۱۳۸۱: ٦٩٥)

بنابراین همانند رومی تبدیل به نی می‌شود تا به هدف نایل آید. او می‌خواهد پیام‌آور یگانگی خدا باشد و معتقد است برای درک این حقیقت، سراسر جهان بایستی وحدت وجود

Archive of SID

www.SID.ir

را در وهله اول تجربه کند. چرا که به نظر او اگر ما در مورد هر چیزی چون موسیقی، رقص، زیبایی و پیوستن به دیگری در جستجوی هماهنگی باشیم، آنجاست که معنای هماهنگی والاتری را درخواهیم یافت. بنابراین در اتحاد و یگانگی با هر موجودی، نوایی در ما اندکی از وحدت متعالی را زنده می‌کند. آرزوی مصرانه این شاعر برای وحدت با جهان که فکر و اندیشه‌اش را همواره مشغول ساخته و به کرات در اشعارش قدم گذاشته است، هم‌چون وحدت او با آکاردئون فرزندش شمس که او را *«به کشوری انتقال می‌دهد که الهه‌هایش گره زلف‌هایشان را با لبخند می‌گشایند»* و هم‌چنین احساس حضور موجودی برین در *«افلاک»*، می‌توانند با اشعار رومی که محبوبش را در زیبایی باغ‌های قونیه، در عطرهای بهاری، آواز پرندگان و مخصوصاً پیوستن به معشوق، مطابقت کنند.

علاوه بر این نوایی گیسوی *«زنی دانا»* را برای برقرار ساختن صلح در جهان به کمک فرا می‌خواند. به این ترتیب با حافظ که می‌گوید: *«چو نافه بر دل مسکین من گره مفکن/ که عهد با سر زلف گره گشای تو بست»* (فرشبافیان، ۱۳۷٦:۱٦۰) و با امام خمینی (ره) که می‌نویسد: *«حلقه زلف تو زنجیر دل غمگین است/ از دلم جز رخ تو حلقه گشایی نبود»*(امام خمینی، ۱۳۷۲:۱۱۰) همراه می‌شود. لازم به ذکر است که عرفا از وجود زلف به نحو ماهرانه‌ای برای بیان مقصود و غرض خود یعنی سیر سالک و عارف از ابتدا به انتها، از نقصان به کمال، از ظلمت به نور و از کثرت به وحدت استفاده کرده و زلف را سمبل مسیر معنوی قرار داده‌اند. هم‌چنین عارف همواره گیسوی محبوب را به یاری می‌طلبد تا گره مشکلش را برای رسیدن به هدف بگشاید.

از طرف دیگر نوایی با عروسک رقصان سمرقندی‌اش همراه می‌شود. او طراح رقص این عروسک را به اندازه «رومی» ممتاز می‌داند و به دنبال کشف راز هماهنگی این رقص اسرارآمیز است که برایش تداعی کننده مسیری عرفانی است.

او پسرش، ایوان را در کنار شمس تبریزی، شاعر صوفی ایرانی قرار می‌دهد در حالی‌که او را شمس پاریس می‌نامد؛ چرا که ترانه‌های عرفانی که شمس می‌نوازد را راهی برای هدایت شنوندگانش می‌داند. او در بیانی سمبلیک، راز تولد فرزندش را در سیم‌های سیتارش که توسط شمس تبریزی کشیده شده‌اند تا او را در مسیر عرفانی قرار دهند، معرفی می‌کند:

"Shams de Tabriz/m'a révélé le secret de ta naissance/et t'a mis sur la voie/entendant les cordes/de ta cithare".(Navai, 2008:3)

Archive of SID

www.SID.ir

«شمس تبریزی/ راز تولدت را برایم فاش کرد/ و تو را در مسیر قرار داد/ با کشیدن سیم‌های/ سیتارت».

بنابراین شاعر در همراهی با موسیقی شمس، عروجی عرفانی را تجربه می‌کند.

نوایی که حافظ شیرازی را به خوبی می‌شناسد معتقد است که اشعارش یکی از وسیله‌های چشیدن عرفان جهت آرمانی کردن زندگی است. او به فرهنگ رایج قرائت اشعار حافظ در ایران علاقه‌مند است و راه پدر را که خود را وقف ترانه‌های حافظ کرده است برمی‌گزیند:

"Sentant venir proche ta fin/Tu t'adonnas au chant d'Hafiz".(Navai, 2006:11)

« در حالی‌که احساس می‌کردی پایان زندگی‌ات نزدیک است خود را وقف ترانه حافظ کردی».

این ذهن جستجوگر که به کرات سؤال زندگی و راه و مسیر خویش را می‌پرسد توسط اشعار حافظ موفق به کسب ایده‌آلیسمی ویژه می‌شود تا جایی‌که دریچه‌ای از روشنایی برایش گشوده می‌شود و او را در مسیر عرفانی قرار می‌دهد:

"Depuis tes yeux eclairent mes yeux/Ta voix eclaire ma voie/Ton cœur brûle mon cœur".(همان)

«از آن زمان چشمانت چشمان مرا روشن می‌کنند/ صدایت راه مرا روشن می‌کند/ قلبت قلب مرا می‌سوزاند»

پاتریک نوایی شیفته آلات موسیقی ایرانی است. او شناخت خود را از سنتور ایرانی با توضیحاتی در مورد ساخت آن و با توصیف احساس برخاسته از نوای سنتور که ایران را برایش یادآور می‌شود، نشان می‌دهد. بنابراین حس میهن‌پرستی در قلب شاعر که با صدای سنتور همراهی می‌کند، زنده می‌شود:

"Ton petit fils Yvan/Frappe/De ses fines baguettes/Le santûr/Il parcourt le chams des soixente-douze cordes/Le bois de mûrier lui répond/.../Chaque soir grace à lui/L'Iran t'ouvre ses bras".(۱۹: همان)

«نوه‌ات ایوان/ می‌نوازد/ با چوب‌های ظریفش/ سنتور را/ او میدان هفتاد و دو سیم را می‌پیماید/ چوب درخت توت به او پاسخ می‌دهد/.../ هر شب به لطف او/ ایران آغوشش را برایت باز می‌کند».

Archive of SID

www.SID.ir

علاوه بر آن ملودی‌های گیلان و مازندران که ریتمی ساده دارند و یادآور صداقت و پاکی مردم این مناطق هستند مورد توجه نوایی قرار می‌گیرند. مد نوا که یکی از مدهای موسیقی اپراتور سنتی ایرانی است و ناصح با تجربه و صبوری است که یادآور احساسات متعالی عرفانی و فلسفی صوفی‌های ایرانی است، توجه شاعر را جلب می‌کند و او را از این دنیای مادی به دنیای معنوی انتقال می‌دهد:

"Improvise donc sur le mode Nava/.../Que le rouge quitte le bleu de mes nuits".(Navai, 2008:45)

«روی مد نوا فی البداهه بنواز/.../ که سرخی، آبی شبهایم را ترک گوید».

یادآور شویم با توجه به نگرش روان‌شناسان، رنگ آبی*«معنویت را ترغیب می‌کند»* و رنگ قرمز *«مشخصه پایداری»* در این جهان است؛ بنابراین موسیقی ایرانی برای نوایی وسیله‌ای می‌شود تا در مسیر عرفانی پیشی گیرد.

نوایی به خط و نوشتار ایرانی که اغلب برای متون مذهبی و عرفانی به کار می‌رود و امروزه بخش اعظمی از تمدن ایران را تشکیل می‌دهد، به خود می‌بالد. نوشتار فارسی که پر از ظرافت و هماهنگی است و در سبک‌های مختلفش زیبایی و انعطاف خاصی که نشانگر روح ایرانی است را داراست، به نوایی این امکان را می‌دهد تا ایران را در بیان زیبای متافوریک به عنوان «کشور نوشتار» معرفی کند؛ به طوری‌که به این کشور افتخار می‌کند و با صدای بلند اعلام می‌کند که فرزند پدری ایرانی است:

"Moi fils d'Amir Houcheng Navaï".(همان)

«من فرزند امیر هوشنگ نوایی».

این بیان زمانی به اوج خود می‌رسد که شاعر از پدر می‌خواهد که او را نام گذارد:

"Toi qui viens du pays de l'récriture/Prénomme-moi". (همان)

«تویی که از کشور نوشتار می‌آیی/ مرا نام بگذار».

از طرف دیگر باید توجه داشت که اسطوره نمایشگر ذهنیت هر ملتی است. این بار اسطوره‌های ایران باستان قدم بر اشعار نوایی می‌گذارند در حالی‌که علاقه‌اش را نسبت به ایران و ویژگی‌های عرفانی آن برجسته می‌کنند. طبیعی است که یک ذهن کاملاً مذهبی همانند ذهن شاعر که در حقیقت عاشق فرهنگ ایران باستان است اهمیتی ویژه به اهورامزدا و بدین ترتیب به زرتشت و به همان اندازه به اوستا بدهد. نوایی به اهورامزدا خیلی نزدیک است تا اندازه‌ای

Archive of SID

www.SID.ir

که منزلش را *«بر قله کوه البرز»* مشاهده می‌کند. علاوه بر این اوستا را بـه *«یـاقوت مزدائیـسم»* تشبیه می‌کند و فرهنگ و تمدن ایرانی را برجسته می‌کند:

"Chaque persan a toujours/sur sa table un Coran/et dessous l'Avesta".(Navai, 2008:17)

«هر ایرانی همیشه/ روی میزش یک قرآن/ و زیرش اوستا دارد».

هم‌چنین میترا، خدای ایران باستان، خدای روشنایی که قبـل از صـبح و طلـوع خورشـید می‌درخشد، سمبل تکامل و هماهنگی، خدایی که تمامی نیروهای تولیدی طبیعت در او خلاصه می‌شود و یکی از خدایان اوستا به کمک شاعر و پسرش می‌شـتابد. او در شـعر نـوایی خـدای موزیک می‌شود که قبل از صبح می‌آید تا برای شمس پارتیـسیون را رمزگـشایی کنـد و بـدین ترتیب اشک شنوندگان را جاری سازد، روح‌ها را مهربـان گردانـد و صـلح و آشـتی را برقـرار سازد. هر چند نوایی موزیسینی ایرانی به اسم میترا می‌شناسد، اما کسی که بـه نجـات بـشریت می‌آید و با تأثیرگذاری بر شنوندگان، چشم‌ها را تر می‌گرداند و بدین ترتیـب جهـان را متحـد می‌سازد، قطعاً میترای ایران باستان است. اگر بـه سـرمقاله مجلـه میگرافـونی شـاعر بـا عنـوان "Musicien d'Iran" (موزیسین ایرانی) مراجعه کنیم، در خواهیم یافـت کـه ایـن شـاعر میتـرا، اسطوره ایران را به خوبی می‌شناسد. بنابراین میترای موزیـسین از لحـاظ روان‌شناسـی ذهنیـت شاعررا تحت تأثیر قرار داده، باعث می‌شود تا میترای ایران باستان را در کنار میترای موزیـسین قرار دهد و به این ترتیب میترای ایران باستان را به خدای موسـیقی تبـدیل مـی‌کنـد. بنـابراین میترای نوایی نوعی هماهنگی، روشنایی ویـژه، ارتبـاطی درسـت و مناسـب و سازشـی صـلح جویانه را به ارمغان می‌آورد به نوعی که خوشبختی و سعادتی را که در تطابق کامل با حقیقـت است، به جهان اعطا می‌کند.

نوایی یکی دیگر از اسطوره‌های ایران باستان، *«مانی»* را که پیـام‌آور روشـنایی و حقیقـت است و دارای مکتبی بردبارانه و انسانی است که به دنبال آشتی‌دادن مـذاهب بـزرگ زمـانش و هدایت جویندگان حقیقت به طرف کشف نور باطنی است، به یاری می‌خواند. نوایی قصد دارد به کمک مانی، نیکی را در سراسر جهان بیدار کند و دنیا را چنان سازمان‌دهـی کنـد کـه ذرات روشنایی مانی، قسمت‌های نیکی را که پراکنده و قطعه‌قطعه شده‌اند تا بالاخره جهان را به سوی حقیقت و خوشبختی رهنمون سازند، جمع کنند. بنابراین مانی، سمبل پاکی و صداقت مـی‌آیـد

Archive of SID

www.SID.ir

تا افرادی را که خانه‌های خود را توسط طالبان از دست داده‌اند، با برقراری اتحاد بین آنها و هدایتشان به سوی حقیقت مطلقی که نماد آن نور است و با آشتی دادن آنها، نجات دهد.

زمانی که شاعر احساس خطر و عجز و ناتوانی می‌کند، سیمرغ، اسطوره نامی ایرانی حین گذر از آسمان، راز رهایی را بر او فاش می‌کند و به او می‌آموزد که باید جهان را با *«جمع کردن قلب‌ها و ساختن دوباره عناصر پازل پراکنده در سطح جهان»* متحد کرد. زمانی که شاعر زخمی دارد که هرگز التیام نمی‌یابد، سیمرغ در نقش سیمرغ شاهنامه فردوسی به روی صحنه می‌آید و با مرهم جادویی خود او را شفا می‌بخشد به نوعی که جز زخمی ناچیز باقی نمی‌ماند و او را صاحب *«پنج پا و پنج بازوی توانا»* می‌گرداند. بنابراین ترکیبی ساخته می‌شود از سیمرغ فردوسی که زخم‌ها را درمان می‌کند و سیمرغ عطار که سمبل وحدت وجود است و پنج قاره جهان را در پاها و بازوهای شاعر جمع می‌کند و او را سمبل*«شاعر پنج قاره»* می‌گرداند تا جایی که او را به خطاب قرار دادن جهان برمی‌انگیزد در حالی که با صدای بلند اعلام می‌کند:

"Je bois vos souffrances/et suis l'écho de votre monde/mes joies sont les votres et pourtant ma voix est unique/car je suis vous et moi à la fois". (همان: ۱۷۸)

«من رنج‌های شما را می‌نوشم/ و پژواک دنیایتان هستم/ شادی‌هایم برای شما هستند و با وجود این یک صدا دارم/چرا که من در عین حال شما و من هستم».

این کاملاً در تطابق با سی مرغ عطار است که به سوی سیمرغ بال و پر سوخته می‌روند و زمانی که به او می‌رسند و در آینه می‌نگرند، خود را همان سیمرغ می‌بینند. چرا که به اصل و منبع خود بازگشته‌اند، به موجودی واحد تبدیل شده‌اند و وحدت وجود را تجربه کرده‌اند.

بدیهی است شاعری چنین که همواره از عناصر مختلف زمینی و اسطوره‌ای برای رسیدن به منبع حقیقی بهره می‌جوید، وجودی متعالی و نه مادی را با نظاره افلاک احساس می‌کند:

"Comment ne pas croire aujourd'hui aux firmaments/et aux mouvements incessants des planètes dans l'univers".(Navai, 2006:47)

«امروز چگونه می‌توان به افلاک و به حرکات بی‌وقفه سیارات در جهان نیندیشید».

هم‌چنین به هنگام نظاره نیشابور، یکی از شهرهای ایران از ماده خود جدا شده و به معنویت می‌پیوندد:

"Ô Neyshabour/À la mémoire pourpre/Je serai le soufi de ton sainctuaire". (همان: ٦٤)

«ای نیشابور/ در خاطره ارغوانی حریم مقدست/ صوفی خواهم بود».

Archive of SID

www.SID.ir

می‌بینیم که خاطره نیشابور برای شاعر رنگی ارغوانی دارد که یـاد آور *«مـی»* ارغـوانی و معنوی حافظ است. می‌ای که گویای شادی و آگاهیی است که در قلب عاشق رسوخ مـی‌کنـد در حالی‌که او را سرمست می‌کند و از وسوسه‌های مادی رهایش می‌سازد: *«بر برگ گل ز خون شقایق نوشته‌اند/ کان کس که پخته شد می چون ارغوان گرفت»*(فرشبافیان، ۱۳۷٦). در حقیقت کمال‌گرایان آزموده و با تجربه هستند که سراغ این می معنوی و پاک می‌روند و این میی است که یادآور آیه پانزده سوره «محمد» است: *«مثل الجنه التی وعد المتقون فیها أنهار...من خمر لذه للشاربین...». (مثل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده چون باغی است که در آن نهرهایی است... از باده‌ای که برای نوشندگان لذتی است).*

پاتریک‌نوایی که برای نایل آمدن به حقیقـت مطلـق در جـستجوی همـاهنگی برتـری در وجود هر چیزی است، قطعاً کوچک‌ترین نشان از هماهنگی برایش خوشـایند خواهـد بـود. او معتقد است حتی واژه‌های مشترک بین ایران و فرانـسه بـه وجـود آورنـده همـاهنگی هـستند. بنابراین این کلمات را در حلقش جاری می‌کند و آنها را به *«ادات هماهنگی»* تشبیه می‌کنـد. او مدتی طولانی زبان پدرانه را در زبان مادرانه می‌جوید و قلب و روح خویش را بـا نـشان‌هـای ایرانی آغشته می‌سازد. چرا که مسیر عرفانی خود را در ایران زمین می‌یابد.

نتیجه

حضور ادب و هنر، اسطوره، مذهب، آداب و سنن و بالاخره فرهنگ و تمـدن ایرانـی در آثار نوایی، قطعاً شناخت و علاقه نسبتاً عمیق شاعر را نسبت به ایران زمـین بـه اثبـات خواهـد رساند و به ما خواهد فهماند که ایران قسمت اعظمی از زندگیش را تشکیل می‌دهد و روحـش که او را به الهام‌پذیری از این کشور بر می‌انگیزد، کاملاً با ایران در آمیختـه و بـرایش زنـدگیی آرمانی و عرفانی فراهم می‌آورد. بنابراین می‌توان گفـت کـه مـسیری عرفـانی در زمـین ایـران برایش گشوده می‌شود و این ما را وادار می‌سازد تا دلیل انتخاب سیمرغ توسط شاعر بـه جـای فنیکس، اسطوره یونانی که به طرز اسرارآمیزی زخم‌ها را به وسیله اشک‌هایش درمان می‌کند یا دلیل انتخاب میترا و مانی به جای آپولو، خدای یونانی موسیقی و یا آپولون، خدای خورشید، یا انتخاب شاعران صوفی ایرانی در عـوض شـاعران پانتـه‌ایـست کـشورش را از خـود بپرسـیم.

Archive of SID

www.SID.ir

بنابراین آیا نمی‌توان گفت که این شاعر خارجی، ذهن‌های ایرانی را به سوی خودشان می‌خواند تا بیش از بیش ارزش‌های عرفانی خود را ارج نهند؟

منابع و مآخذ

۱ـ **قرآن کریم**. ترجمه محمد مهدی فولادوند.

۲ـ امام‌خمینی، روح‌الله. **دیوان امام**. تهران: نشر آثار امام‌خمینی، ۱۳۷۲.

۳ـ حکیم فردوسی، ابوالقاسم. **شاهنامه**. تهران: نشر امیرکبیر، ۱۳۷۴.

۴ـ خالقی، روح‌الله. **نظری به موسیقی ایرانی**. تهران: نشر دی، ۱۳۸۴.

۵ـ خواجه حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. **دیوان حا فظ**. تهران: نشر آبان، ۱۳۸۴.

۶ـ عطار، فریدالدین. **منطق الطیر**. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.

۷ـ فرشبافیان، احمد. **مشرب عرفانی امام خمینی و حافظ**. تهران: نشر عروج، ۱۳۷۶.

۸ـ گریمال، پیر. **اساطیر جهان**. تهران: نشر مهاجر، ۱۳۸۴.

۹ـ محمدی‌وایقانی، کاظم. **فهم زبان مولانا**. کرج: نشر نجمه کبری، ۱۳۸۵.

۱۰ـ مولانا بلخی، جلال‌الدین محمد. **مثنوی معنوی**. تهران: نشر نگاه، ۱۳۷۹.

منابع فرانسوی

11- Djalili Marand, Nahid, Expressions et proverbes thématique, ed Samt, Téhéran, 2006.

12- Navaï, Patrick, l'Écho des dits, ed Harmattan, Paris, 2006.

13- Navaï, Patrick, Shams le musicien, ed Harmattan, Paris, 2008.

14- Navaï, Patrick, Les Cœurs Apostrophés, ed Chloé des Lys, Paris, 2008.

Archive of SID

www.SID.ir